

روزنامه اندیشه	
شهریار ملک اعداد، گفت‌وگوی منتشرنشده از «پرویز شهریاری»	صفحه ۸
درباره مکتب تدریس «پرویز شهریاری»، یادداشتی از زهرا گویا	صفحه ۹
صادق آینه‌وند: باید نوآوری کرد نه کنارفکنی	صفحه ۱۰

تامل	
-------------	--

چند نکته در حاشیه پرسشی از دولت نه جامعه

دروست در زمانه‌های که باید تیغ تیز نقد را به سمت کلینی به نام «دولت» گرفت و نه این یا آن دولت خاص، گفتار نقد «جامعه» باب روز شده است. گفتاری که گرچه رنگ ترقی‌خواهی به خود زده، بهتر و ساده‌ترش را می‌توان در میان گفت‌وگوهای درون تاکسی شنید: «تاما خودمان عوض نشویم، هیچ چیز تغییر نمی‌کند»، یا به بیان روشنفکرانه آن: «نقد دولت کافی است، نقد از خود را بیاغوزیم». توضیحات خشایار دیهیمی درباره سلسله‌نشست‌های «پرسش از جامعه» این شباهت را عیان می‌کند. او نیز هم‌صدا با گرایش روبه‌رشدی در طبقه متوسط معتقد است «هگر خود ما بی‌مشکلیم و همه مشکلات از جانب دولت است؟» این صورت‌بندی می‌کوشد «دولت» را برآمده از «جامعه» بخواند و مشکلات آن را نیز ناشی از «خود جامعه» بداند، بنابراین برای اصلاح هر چیز ابتدا باید از «خودمان» شروع کنیم. این گفتار ولی نه فقط به دلیل جهت‌گیری بلکه در خود بیانش نیز صادق نیست، نمی‌گوید چرا حالا یاد نقد جامعه و رفتارهای اجتماعی افتاده؟ نمی‌گوید چون از نقد دولت خبری که ندیده شر هم گریبانگیرش شده، فیلش یاد چیزی به نام «جامعه» کرده. صرف‌فقط از این گفتار ها و ریشه‌یابی علت این تغییر رویکرد، «جامعه» چیست؟ کدام کل منسجم و یکدستی را می‌توان تحت عنوان «جامعه» نشان داد که از الگوها و رفتارهای مشابه پیروی می‌کند؟

طرفه آنکه سخنرانی سعید لیلاز در نشستنی که گزارش آن را در همین صفحه می‌خوانید، به خوبی بیانگر آن است که نمی‌توان از «جامعه» حرف زد، در تقابل با «دولت» که همواره می‌توان از آن سخن گفت، خطایش قرار داد و مکان‌یابی‌اش کرد. لیلاز مدعی‌الست «نقد دولت و حکومت نوعی فرار به جلواست، زیرا در تحلیل نهایی حکومت‌ها برآمده از مردماند». بیابید ابتدا پیش‌فرض او را جدی بگیریم، اولین سوال: چرا «در تحلیل نهایی»؟ اتفاقا اگر قرار بر قبول چنین دیدگاهی باشد، حکومت‌ها نه در تحلیل نهایی که در همان بادی نظر برآمده از مردماند. اگر سده‌اندیشانه‌پذیریم که ویژگی‌های دولت‌سریز وریزگی‌ها اینها گذشته، صحت‌های لیلاز خود ناقض مدعای اوست. او (و بسیاری دیگر) می‌گویند «نقد دولت فرار به جلو است و حکومت‌ها برآمده از مردماند» حال چه در تحلیل «نهایی» و چه در تحلیل «ابتدایی»، با این‌همه تحلیلی ارایه می‌دهد سرتاسر تاریخی- ساختاری از اقتصاد نفتی ایران، که زخم‌ها و خراش‌هایش را بر روح و تن جامعه ایرانی می‌اندازد، به عبارت دیگر، برفرع تمامی عدلوی بازگشت به جامعه و انتقاد از مردم، وقتی پای نقد به میان می‌آید آنچه ارانه می‌شود ادست بر قضا به درستی) نه تحلیلی از رفتارهای ضد و نقیض ما ایرانیان و آداب و رسوم‌همان و مثلا دروغ‌گویی و ریاکاری‌مسلن، بلکه روایتی تاریخی از ساختار دولتی اقتصاد ایران با تکیه بر منابع نفتی است. اتفاقا محبت‌های لیلاز به خوبی ضعف‌های رویکرد «جامعه‌محور» را نشان می‌دهد چرا که سخن گفتن بی‌واسطه از «جامعه» محال است. همواره می‌توان گفت «دولت» است که در مقام یک کل، شکل‌دهنده و تنظیم‌کننده روابط حاکم بر جامعه است و نه برعکس، حتی در شخصی‌ترین رفتارهای فردی‌مان نیز می‌توان ردپای دولت را دید، چه رسد به خصوصیات جمعی. مثالی پیش‌یافتاده نحوه رانندگی ایرانی‌هاست که در عین آنکه همه از آن می‌نالند و غر می‌زنند، همه با نهایت سرعت در حال سبقت از یکدیگرند. «دولت» چیست؟ در همین حس رقابت‌جویی و از دیگران جلوزدن که هیچ ربطی به به ذات انسان و بشر و جانور و یا ندارد. نمونه ساده‌تر آن توصیه‌های بهداشتی است مبنی بر اینکه «از آوردن ماشین‌های تک‌سرنشین به خیابان خودداری کنید». تاوقتی حمل‌ونقل عمومی آسان و سهل‌الوصولی در کار نباشد، آیا می‌توان از عدم رعایت چنین توصیه‌ای خودخواهی ایرانیان را نتیجه گرفت و این خودخواهی را تاریخی خواند و به جامعه تعمیم داد؟

نگاهی به ادوار طرح این پرسش و تغییر نگاه از دولت به سوی جامعه به‌خوبی علت این جابه‌جایی موضع را نشان می‌دهد. درست لحظاتی که جامعه سیاست‌زده و سرخورده شده و دیگر توش و توانی برای گردآمن تحت آرمانی جمعی را ندارد، به جست‌وجوی مشکل در جایی دیگر می‌گردد. نام اصلی این تغییر گفتناری نه «نقد از خود» که «خودزنی» است. شباهت حرف‌های‌های درون تاکسی و جهت‌گیری امروزین برخی روشنفکران به کنار، «خود» چگونه ساخته می‌شود؟ جز در سایه «دولت»؟ مع‌الوصف یکسویه قاضی نمی‌توان رفت. نقد جامعه و رفتارهای اجتماعی لازم است، مساله اما بر سر رفت‌وآمد میان جامعه و دولت است. بی «جامعه» دولت رانمی‌توان نقد کرد، بی «دولت» جامعه را هرگز.

یکلکه چیزی که می‌تواند «فرهنگ» یک ملت را تغییر دهد سیاست است و هر تغییری در آداب و رسوم فردی و جمعی، محلی و جهانی در گرو تغییری سیاسی است. تدقیق در لحظات گسست تاریخی آشکار می‌کند که چگونه یک ملت طی فرآیندی از مشارکت جمعی، همچون انقلاب اسلامی، در تمامی عادات و آداب خود بازنگری می‌کند. بی‌واسطه نمی‌توان سراغ «هردم» یا «جامعه» فت. هر گونه سخن گفتن از مردم در «تحلیل نهایی» نیازمند واسطه‌ای به نام «دولت» است.

پرسش از جامعه، پاسخ از روشنفکران

جامعه ایرانی

پا در افغانستان، سر در آمریکا



پرسش‌و پاسخ

آیا فرهنگ پدیده‌ای اصیل است
تنبل یا ز رنگ؟

نشست «تاملاتی درباره جامعه ایرانی» گرچه با استقبال نه‌چندان پرشمار مخاطبان روبه‌رو شد اما پرسش و پاسخ‌های آن بحث را وارد جزئیات بیشتری کرد و سخنرانان با ذکر مثال‌هایی مباحث مطروحه را روشن کردند. ابتدا دیهیمی از لیلاز پرسید: «میزان پول نفت و درآمدهای بی‌حساب و کتاب عملا به بی‌ارزش‌شدن کار انجامیده. امروزه در ایران کمتر آدمی می‌تواند از طریق کار کردن زندگی خود را ادامه دهد.

با توجه به اینکه ما جزو تنبل‌ترین ملل دنیا هستیم و همچنین با رشد جامعه تحصیلکرده که سطح انتظار این نیروی کار را بالا برده چگونه می‌توانیم به سمت حذف نفت از اقتصاد و جامعه تولیدمحور و صنعتی حرکت کنیم، چرا که رشد تولید متکی به نیروی کار است. در دورای که شما امودارید تلاطم از بین برود این مشکل چگونه حل می‌شود؟ فرهنگ که همان عادات جمعی است یک‌شبه تغییر نمی‌کند. اگر هم زمانی از لحاظ اقتصادی وضع ایران به حالت ایده‌آل برسد اما رفتار اجتماعی و فرهنگ بلافاصله عوض نمی‌شود. مثلا باید ۱۲ ساعت کار کرد تا تولید وضع خوبی پیدا کند اما این در توان نیروی کار ایران نیست.» دیهیمی تغییر یک‌شبه ساختار اجتماعی را به دنبال تغییر در ژرف‌ساختارهای اقتصادی مورد تردید قرار داد.

لیلاز در پاسخ، اصل ادعای دیهیمی را زیر سؤال برد: «معتقد نیستم فرهنگ پدیده‌ای اصیل است و همچنین معتقد نیستم که ایرانی‌ها یا هر ملت دیگری تنبل‌اند. انسان‌ها در شرایط مختلف رفتارهای مختلف دارند. آدم اسमित می‌گوید مردم در زمینه اقتصاد یک تصمیم‌گیر عاقل‌اند. همین که دولت‌ها لطف کنند در اقتصاد دخالت نکنند و مردم دنبال منافع خودشان باشند، کافی است. وقتی شرایطی پدید می‌آید که لازم نیست زیاد کار کرد مردم از آن استفاده می‌کنند و الا بحران اقتصادی همه جا وجود دارد و اخلاق مصرفی مردم نیز در همه جای دنیا تغییر می‌کند.

مثلا در شرایط امروز که گرفتار بحران جهانی اقتصادی هستیم، آمارها نشان می‌دهد صنعت ماکارونی رشد کرده چون مردم قدرت مالی ندارند استیک بخورند. طبیعی است که اگر به یکباره قیمت قند کاهش یابد تلاطم اجتماعی حاصل می‌شود. این روند به صورت آهسته انجام می‌گیرد. این شکل از تغییر الگوی مصرف را بعد از پایان جنگ هم داشتیم.

لیلاز در پاسخ سوالی در مورد حذف یا ادامه پاره‌ها در دولت‌های بعدی، با توجه به حذف آن پس از پایان جنگ گفت ایدئولوژی به حالت مادی اولویت ندارد.

این نوع سیاست به دنبال شرایطی خاص مثل افزایش درآمدهای نفتی یا به عنوان بخشی از مکانیسم رفتار دولت‌های درگیر اتفاقی می‌افتد. در دوران جنگ جهانی دوم انگلستان هم سیاست‌های بازتوزیعی را در اقتصاد اجرا کرد و سبب‌زمینی سهمیه‌ای شد. چون کنترل غذای اغلب طبقه کارگر در زمان جنگ دارای اهمیت خاصش است. تصمیم در رونمای سیاسی ریشه در اقتصاد دارد. پس از جنگ هم پاره‌ها به دلیل تغییر شرایط خودبه‌خود برداشته شد.

ادامه در صفحه ۱۰

پرسش از جامعه، پاسخ از روشنفکران

جامعه ایرانی

پا در افغانستان، سر در آمریکا



ایران شروع شده و سال ۹۰ تمام شد. این رشد جمعیت مثل برآمدگی آب در شلنگ همه چیز را خراب کرده و پیش رفته است. به سن رای دادن که می‌رسد خردا ۷۶ اتفاق می‌افتد. کمی بعدتر به سن ازدواج می‌رسد. برای این جمعیت باید سالی ۹۰۰ هزار ازدواج داشته باشیم و چون امکان ازدواج مهیا نیست، با مسایل اخلاقی روبه‌رو می‌شویم. جلوتر که می‌آید ساختار اشتغال را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. پیش‌بینی ما این بود که از ابتدای دهه ۹۰ مشکل اشتغال حل می‌شود و ساختار اجتماعی از تلاطم می‌افتد و پوپولیسم از بین می‌رود. همچنین پیش‌بینی می‌شود که از سال ۱۴۲۰ به بعد مساله اصلی در ایران مرگ‌ومیر خواهد بود و همانند اروپا رشد جمعیت منفی خواهد شد. بحث‌های مربوط به کاهش جمعیت و نگرانی حاصل از آن هم که این اواخر مطرح شد کارشناسی شده است. منتها تنها با حرف مسوولان، جمعیت افزایش یا کاهش پیدا نمی‌کند و مردم کار خود را می‌کنند. مطالعات روسیه نشان می‌دهد که سهم سیاست‌های تشویقی در افزایش جمعیت کاملاً فرعی است.

دوره گذار
جامعه امروز ایران جامعه‌ای در حال گذار است. چه در حوزه فرهنگ، چه اقتصاد و چه سیاست. تا زمانی که این دوره گذار را رد نکنیم، مشکل اجتماعی وجود خواهد داشت. وقتی نفت را هم وارد این آش شله‌فلک‌مار کنیم مسایل پیچیده‌تر می‌شود. مثلا نسکافه امروز کاملاً وارد الگوی مصرف طبقه متوسط شهری شده است. ما در حالی که پایمان در افغانستان است، کلیمان در ایالات متحده آمریکا است. یعنی این روزها سبک زندگی آمریکایی و مصرفی باب شده است. اما نرخ بیکاری و تورم و شاخص فلاکت از متوسط جهانی آن بسیار بالاتر است. هیچ تحول سریعی نمی‌تواند وضعیت را بهبود بخشد. این تراکم جمعیتی باید طی شده و تمام شود. زمانی تراکم جمعیت در دبستان بود، بعد به دبیرستان و بعدها به دانشگاه رسید و اکنون از سطح دانشگاه عبور کرده و ما در دانشگاه مازاد ظرفیت داریم. از سال ۹۵ به بعد ما با مشکل کمبود نیروی کار مواجه خواهیم شد. همین امروز به کمبود نیروی کار متخصص داریم. باید از این دوران شکننده گذار عبور کنیم و در آمد نفت در تولید ناخالص ملی باید کاهش پیدا کند.

ما بحران در الجزایر و لیبوزی را هم شاهد بودیم که روزی ۵۰ نفر را سر می‌پریند اما امروز به وضعیت ثبات اجتماعی رسیده‌اند. در همه کشورهای نفتی که سهم اقتصاد غیرنفتی آنها افزایش پیدا کرد یا تولید نفت رو به کاهش گذاشت تا حدی که دیگر نفت قادر به ایجاد تلاطم در حوضچه اقتصاد آنها نبود، به آرامش رسیدند. در ایران منبع جدی تلاطم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی نفت است، از این جنبه اعطای یارانه‌های نقدی خیلی به ایران کمک کرده است. قضیه تر و آنتی‌تر هگل است. یارانه‌ای که قرار بود قدرت را تثبیت کند موجب شد نفت بلاموضوع شود. اکنون هر دولتی روی کار بیاید باید نفت بفروشد و بدهد مردم بخورند. به قول لنین نفت دیگر نمی‌تواند همانند گذشته عامل اقتدار دولت و برخورد یک طبقه با طبقه دیگر یا طبقه حاکم باشد و دولت را تبدیل به یک نهاد مافوق طبقاتی کند. میشه وقتی درآمد نفت همانند اواخر دوره جنگ کاهش یافته، واژه «خودداری» مهم شده و مردم تبدیل به گل سرسید شده‌اند. چون دولت‌ها به مالیات احتیاج پیدا می‌کنند. ابتدا در ژرف‌ساخت اقتصادی اتفاقی می‌افتد و سپس در رونمای سیاسی، دوم خرداد ۷۶ رخ می‌دهد و بحث مردم و مردمسالاری و جامعه مدنی مهم می‌شود. اگر نفت از شکل ابزار برخورد خارج شود احتمال ثبات در ایران نیز خواهد بود. در آن صورت شاهد دولت‌هایی خواهیم بود که حرف حساب خواهند زد.

رسین به جزیره ثبات

لیلاز اعتقاد دارد که بر سر مساله نفت و رفتن به سمت تولید غیرنفتی بین جناح‌های مختلف حکومت توافق به‌وجود آمده است و با حل شدن مشکل جمعیت در اواسط دهه ۹۰ شاهد دوره جدیدی از ثبات در جامعه ایران خواهیم بود: «اگر نفت تاثیر خودش را از دست بدهد و ما چند سالی صبر کنیم تا جمعیتی که یکی، دو سالی است شروع به کاهش عرضه کرده است به حالت متعادل برسد، مشکل تالطمات اجتماعی حل می‌شود. اگر جامعه ایران این چند سال دوام بیاورد و از بین نرود، ما امکان ثبات را خواهیم داشت و می‌توانیم با آرامش بیشتری کشور را اداره کنیم. همه چیز کارشناسی‌تر می‌شود و به حالت استقرار یافته می‌رسیم. اگر ما بحران نفتی سال ۷۹ را ندانسیم امروز ساختار اجتماعی پابناث‌تری داشتیم. همه می‌دانستند که اگر در آمد نفت یکباره چهار، پنج‌برابر شود انضباط اقتصادی از بین می‌رود و علم اقتصاد موضوعیت خود را از دست می‌دهد. علم اقتصاد روزی متولد شد که انسان فهمید مصرفش بیشتر از منابعش است و هر گاه این رابطه معکوس شود، علم اقتصاد از موضوعیت می‌افتد. به همین دلیل آقای احمدی‌نژاد دویار گفت علم اقتصاد را قبول ندارد. درست هم می‌گفت. هر کاری می‌کرد نمی‌توانست درآمدهای نفتی را خرج کند. در چند سال از هشت سال گذشته بالای ۵۰میلیارد دلار مازاد تراز بازرگانی داشتیم. متوسط درآمد روزانه به ۳۰۰میلیون دلار رسیده در حالی که در بیشترین حالت ۱۵۰هزار دلار هزینه داشتیم. این ناهماهنگی دولت، مکانیسم انتخابات، جامعه مدنی و... را از کار انداخته است. در میان‌مدت که از نیمه دهه ۹۰ شروع می‌شود بدون اینکه بخواهیم کاری انجام دهیم به ثبات خواهیم رسید، گروه‌ها و طبقات، کار خودشان را انجام خواهند داد و نیازی به مهندسی ندارند. از این‌رو، در فاصله‌گرفتن همه جریانات سیاسی و کلان‌بدهای ریاست‌جمهوری از آنچه در هشت‌سال گذشته اتفاق افتاد در حال رسیدن به یک نقطه نظر واحد هستیم.



افزایش فاصله طبقاتی با افزایش قیمت نفت
لیلاز با ارجاعات تاریخی و تکیه بر آمار استدلال کرد که هر گاه قیمت نفت افزایش یافته فاصله طبقاتی نیز زیاد شده است. این بحران در دهه ۵۰ به انفجار اجتماعی و انقلاب منتهی شد.

«نقلاب در ۵۷ هم یک انقلاب بازتوزیعی در اقتصاد بود. در ظهور دولت آقای احمدی‌نژاد هم استراتژی با سیاست بازتوزیعی دنبال می‌شد و هر دو شبیه همدیگر بودند. از سال ۵۲ در آمد نفتی ناگهان افزایش شدیدی پیدا کرد و باعث شد نظام توزیع درآمد به شدت نامتعادل شود. نسبت دهک اول درآمدی به دهک آخر که ابتدای دهه ۵۰ برابر یک به ۱۲ بود در سال ۵۶ به عدد شگفت‌آور یک به ۳۸ می‌رسد. سال ۵۶ که درآمدها افت پیدا کرد زمینه برای یک انفجار اجتماعی آماده شد. به باور من انقلاب در سال ۵۷ مانند همه انقلاب‌های دیگر یک انقلاب اقتصادمحور بود. اصالت بر تحولات عمیق اقتصادی بود و در آن سیاست‌های بازتوزیعی مهم شد. با وقوع انقلاب نیروهای توزیع‌کننده به وجود آمدند و به یکباره نسبت دهک‌های درآمدی به نصف کاهش پیدا کرد و فاصله طبقاتی کم شد. تا اواخر دوره آقای خاتمی این به عدد یک به ۱۴ رسید. دولت آقای احمدی‌نژاد هم محصول افزایش ناگهانی درآمدهای نفتی است. یعنی حادثه‌ای در ژرف‌ساخت ماده اتفاق افتاد، پس مردم دنبال کسی رفتند که سیاست‌های توزیعی را دنبال کند. در تاریخ معاصر ایران ما هیچ‌گاه دنبال تولید ثروت به معنای علمی و صنعتی نبودیم. یک ثروت خدادادی داشتیم که از دل زمین بیرون می‌آمده است. این استدلال فقط در مورد نفت صادق نیست. مثلا در اسپانیا کشف آمریکا منجر به این شد که سیلابی از طلا و نقره به اسپانیا و پرتغال سرازیر شود. در آن زمان تورم طلا و نقره ایجاد شد و طلا مثل اسکانس امروز ایران بی‌ارزش شد. این تورم باعث شد که دو ابرقدرت اسپانیا و پرتغال برای همیشه از بین رفتند و به دولت‌های درجه سه اروپایی تبدیل شدند. در ایران نیز همین اتفاق افتاده و هیچ‌گاه تولید ثروت همانند بریتانیا یا آمریکا یا چین نداشته‌ایم. نمی‌توانیم از این اقتصاد با هر میزان درآمد نفتی که داشته باشد از رشد افزوده تولید کنیم، چراکه سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه ثابت نداریم. دلیل آن هم این است که هیچ‌وقت نیروهای اجتماعی اجازه ندادند مصرف عمومی کاهش پیدا کند و به سمت سرمایه‌گذاری برود. یعنی هیچ‌گاه نتوانستیم نسبت سرمایه‌گذاری را به کل درآمد افزایش دهیم.

رشد ناموزون جمعیت
مشکل دیگری که لیلاز از آن به عنوان مشکل در حال گذار یاد کرد رشد ناموزون جمعیت با روندهای متضاد در دهه ۶۰ و دهه ۹۰ بود: «مطالعات نشان می‌دهد در دهه ۶۰ تا ۷۰ میلیون تولد در ایران داشتیم. از ابتدای سال ۸۰ سالانه بیش از یک میلیون نفر وارد بازار کار شدند و این روند تا پایان سال ۹۰ ادامه پیدا کرده است. از سال ۶۰ رشد انفجاری جمعیت در

سعید لیلاز: نقد دولت و حکومت نوعی فرار به جلو است زیرا در تحلیل نهایی حکومت‌ها برآمده از مردمند. اینکه رای‌دادن به صورت درست انجام می‌شود یا خیر مهم نیست. مشکل این است که ساختار اقلیمی - اجتماعی ایران همین است و خروجی این سیستم تا قیام قیامت همین خواهد بود	
---	--



شازدهمین جلسه از سلسله جلسات «پرسش از جامعه: تاملاتی در باب جامعه ایران» در تاریخ ۱۷ اردیبهشت در موسسه رخداد تازه با حضور سعید لیلاز برگزار شد. جلسات قبلی با حضور چهره‌هایی نظیر هاشم آقاچری، پرویز پیران، ناصر فکوهی، فاطمه صادقی، مقصود فراستخواه احسان شریعی، موسی غنی‌نژاد، بابک احمدی و ابراهیم توفیق انجام شده بود. خشایار دیهیمی مترجم آثار حوزه فلسفه سیاسی و ادبیات، مسوول برگزاری و انتخاب سخنرانان است. او هدف از برگزاری این سلسله‌نشست‌ها را بررسی مشکلات امروز جامعه ایران می‌داند: «فکر کردیم برای بررسی مشکلات جامعه ایران نقد دولت و حکومت کافی است. کمی هم خودمان را نقد کنیم. ببینیم عیب و ایراد خودمان چیست؟ بر مبنای این فکر تعدادی از متفکران و روشنفکران حوزه‌های مختلف از سیاست و فلسفه تا جامعه و اقتصاد و... با گرایش‌های مختلف چپ، راست، اسلامی و... را دعوت کرده و در مورد مشکلات جامعه ایران با آنها به صحبت می‌نشینیم. برخی دردها را گفتند و برخی علاج درد را. موضوع اصلی این جلسات نیز نه نقد دولت بلکه اخلاق، سلوک و گرفتاری‌های اجتماعی خودمان بود. آیا ما خود بدون مشکلیم و همه مشکلات از جانب دولت است؟ آیا جاست داریم خود را هم نقد کنیم؟ این تنوع حوزه‌ها و متفکران خودبه‌خود موجب می‌شود بحث‌های مختلف صورت بگیرد و جواب‌ها مشخص‌تر شود. به‌عنوان نمونه در حوزه علوم طبیعی دکتر محجوب یکی از مشکلات جامعه ایران را این چنین عنوان کردند که جامعه ایرانی یاد نگرفته پیچیده فکر کند و علاقه دارد همه چیز را ساده‌سازی کند.» دیهیمی خود در این سلسله‌نشست‌ها در مورد اخلاقی سخنرانی کرد. او در پایان عنوان کرد که قصد دارند پتل‌هایی برگزار کنند و مدعوین به صورت دسته‌جمعی به بحث‌های مطرح‌شده بپردازند. در پایان هم قرار است همه بحث‌ها به صورت کتاب چاپ شود.

بای خاتمان سوزی به نام نفت
سعید لیلاز استاد اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی است که بسیاری از پیش‌بینی‌های او در اواخر دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در مورد وضع امروز جامعه ایران به درستی به وقوع پیوست. او در اواخر دهه ۷۰ اقول جنبش جامعه مدنی در ایران را به علت افزایش قیمت نفت و رشد پدیده پوپولیسم پیش‌بینی کرده بود. عمده تحلیل‌های او در مورد تالطمات امروز جامعه ایران با تکیه بر نفت و نقد سیاست‌های بازتوزیعی به جای حرکت به سمت تولید صنعتی صورت گرفت. او که در تحلیل‌های خود از یک‌سو اقتصاد را زیر بنای همه تحولات اجتماعی و سیاسی می‌داند و از مفهوم «توسعه» سخن می‌گوید و از سوی دیگر از نظریات آدم اسمیت بهره می‌گیرد، تمامی اتفاقات اجتماعی تاریخ معاصر ایران نظیر انقلاب اسلامی ۵۷، دوم خرداد و ۷۶ و انتخاب محمود احمدی‌نژاد را در سال ۸۴ متأثر از نفت و نوسانات قیمت آن و سلطه اسطوره‌ای نفت بر اقتصاد و سیاست ایرانی می‌داند. البته تکیه به جداسازی مکانیکی اقتصاد به‌عنوان زیربنای سیاست و فرهنگ به عنوان رونما با پرسش دیهیمی مواجه شد چرا که این نظر بی‌تاثیر شدن روشنفکران و ناامیدی از فعالیت اجتماعی برای تغییر را به دنبال دارد. لیلاز بحث خود را در مورد مشکلات امروز جامعه ایران این‌گونه آغاز کرد:

«نقد دولت و حکومت نوعی فرار به جلو است، زیرا در تحلیل نهایی حکومت‌ها برآمده از مردمند. اینکه رای‌دادن به صورت درست انجام می‌شود یا خیر مهم نیست. دولت‌ها به محض اینکه مقبولیت خود را از دست دهند کنر می‌روند در این مساله هیچ تردیدی نیست. مشکلات ایران هم فراتر از این است که دولت ایران کار علاقه انجام می‌دهد یا خیر، مشکل این است که ساختار اقلیمی، اجتماعی ایران همین است و خروجی این سیستم تا قیام قیامت همین خواهد بود. گاهی فکر می‌کنم اگر روی پشت‌بام ساختمان مخابرات میدان توپخانه بایستیم و هم‌زمان به رادیو هم گوش دهیم، رفتار مردم در ترافیک و حرف‌های نمایندگان مجلس کاملاً شبیه یکدیگر است. این به مشکلات اقلیمی و تاریخی ما بر می‌گردد. این اقلیم خود ناشی از زیربنای اقتصادی است، گرچه اقتصاد خود زیربنای مسایل دیگر است.

برخلاف آنچه از ۵۰ سال پیش گفته شده و بر نظام بازتوزیعی ثروت تکیه می‌کردند (این حرف که ما باید نظام توزیع ثروت را سامان دهیم) عمده مشکلات امروز ما در ایران عدم تولید ثروت است. البته این حرف به هیچ‌وجه اشتباه نیست ولی اصالت ندارد، من معتقدم مساله اقتصاد ایران تولید ثروت است. وقتی تولید ثروت به اندازه کافی نباشد. سرمایه‌گذاری نخواهیم داشت، در نتیجه نرخ بیکاری افزایش خواهد یافت و بنابراین تلاطم امنیتی و اجتماعی به وجود می‌آید. اگر خواهان ثباتیام باید به سمت تولید ثروت حرکت کنیم. بعد از تولید ثروت است که سیاست‌های بازتوزیعی اهمیت می‌یابد. ماده بر اندیشه مقدم است و اصالت یا ماده است نه اندیشه. نه اینکه لدیشه وجود ندارد یا کار نمی‌کند، بلکه اصالت ندارد. اندیشه‌های توزیع‌محور همیشه رشد می‌یابند و موجب تالطم‌های بسیار بزرگ اجتماعی می‌شوند. ریشه تحولات همیشه در مناسبات اقتصادی است. یعنی اتفاقی در ماده افتاده است که بازتاب آن منجر به مساله اجتماعی می‌شود.»



علی سالم